

دکتر حسن بنیانیان
مسئول حوزه هنری
سازمان تبلیغات اسلامی
پاسخگوی سئوالات
چهارمین شماره دو هفته نامه
مهندسی فرهنگی می باشد.
ایشان سال هاست که
در حوزه فرهنگ کشور
تجربیات ارزشمندی
کسب کرده است.



کند باید از محصول خود که بنزین است استفاده نماید. می‌خواهم بگویم اهداف فرهنگی ما از جهت اینکه اهداف سیستمی است برای ما اهمیت دارد. شرایط ما به شکلی است که به آن اهداف فرهنگی به عنوان سوخت حیات نظام اسلامی- سیاسی باید توجه کنیم، چه برسد به اینکه ما به مردمان متعهد شویم و شده‌ایم که شما اگر به ما رأی بدهید و ما را به عنوان نماینده و رئیس جمهور انتخاب کنید؛ قسم می‌خوریم کاری کنیم که دین اسلام و ارزش‌های فرهنگی اسلامی استقرار پیدا کند. در لایه‌های اداره جامعه می‌بینیم که حتی اگر ما اهداف فرهنگی نداشته باشیم و حتی اگر سوخت ادامه حیات جامعه ما منوط به باورهای دینی مردمان نباشد باز با فرهنگ سروکار داریم. چرا؟ چون می‌توان اثبات کرد که یکی از عوامل مهم کندی پیشرفت ما در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی (حوزه‌های سیاسی منظور حضور آگاهانه مردم در سرنوشت خود است) و یا بخش مهمی از عوامل کنونی پیشرفت علمی متأسفانه در حوزه فرهنگ وجود دارد و این مفهومی است که مدیران اقتصادی، سیاسی و ... ما درک شفاف و روشنی از آن ندارند. به صورت مبهم و کلی درک و حس می‌کنند ولی نمی‌توانند آن را در نظرات خود تبیین کنند. یعنی حتی ما وقتی بخواهیم شهر خوب داشته باشیم مشکلات فرهنگی داریم. حتی وقتی می‌خواهیم یک محصول قابل رقابت و صادراتی داشته باشیم در ایام تولید با مشکل فرهنگی روبرو هستیم.

وقتی می‌خواهیم دولت را از مداخله در اقتصاد برحذر داریم و بخش خصوصی را فعال کنیم این مشکلات اقتصادی خودنمایی می‌کند. از یک زاویه دیگر هم فرهنگ برای ما مهم است و حالا که آرمان ما و اهداف جامعه ما می‌خواهد یک جامعه متفاوت بسازد جنس آمار ما مزاحم است. کشورهای استکباری جهان وقتی این موضوع را فهمیدند آگاهانه برای حذف این نظام اعتقادی برنامه‌ریزی می‌کنند، چون متوجه شدند که راز ماندگاری این نظام و استحکام آن در باورهای دینی است، بنابراین با آن مبارزه می‌کنند. یک نوع اهمیت فرهنگی، ایجابی است. از این جهت که برای توسعه اقتصادی و سیاسی به آرمان و سوخت نظام نیاز داریم و یک بخشی از آن سلبی است، از این جهت که آنها با ما مبارزه می‌کنند. حالا وقتی این مقدمات را کسی پذیرفت بلافاصله این سوال پیش می‌آید که اگر قرن‌ها مردم به فکر دین بودند

سهم دولت در امور فرهنگی

گفت‌وگو

سیستم، آن سیستم را مدیریت کرد که بهتر از آن کار کرد داشته باشد.

از یک سو بحث این است که ما یک نظام اجتماعی تشکیل دادیم، متفاوت از نظام‌هایی که در سایر کشورهای جهان وجود دارد و عنوانی برای خود انتخاب کرده‌ایم به نام جمهوری اسلامی، معنای آن این است که در بلند مدت، تحولات فرهنگی از پیش تعریف شده‌ای را دنبال کرده ایم که این نام انتخاب کرده است. اگر این سخن پذیرفته شده باشد اولین سوال این است که آن خصوصیات فرهنگی که می‌خواهیم در کنار اداره روزمره جامعه تعقیب کنیم چه خصوصیات و ویژگی‌هایی دارند و چگونه تعریف می‌شوند؟ آیا آنها را از دل انتظارات اکثر مردم استخراج می‌کنیم یا اینکه پذیرفته‌ایم یک منبع وحی داریم، قرآن را داریم و منابع دینی را که خوب و بد فرهنگ را از آنجا استخراج می‌کنیم. می‌توان اثبات کرد که بخش مهمی از استحکام و قدرت نظام اسلامی در صحنه جهانی به پشتوانه باورهای عمیق دینی و همه اهدافی است که می‌خواهیم به آن برسیم. مثال ملموس آن این است که ما یک کارخانه‌ای داریم که هدف آن تولید بنزین است و اگر به خاطر چند کارخانه هم فعالیت

• مفهوم مهندسی فرهنگی با مهندسی فرهنگ چه تفاوتی دارد و سهم دولت در امور فرهنگی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

با توجه به اینکه ما مدیر فرهنگی هستیم مطالب ما بیشتر کاربردی است تا مطالب نظری. پیش فرض‌هایی برای نفس وجود سازمان‌های فرهنگی و مدیران فرهنگی وابسته به نظام وجود دارد. پیش فرض‌هایی که می‌توان فرهنگ را مدیریت کرد. همچنین دولت‌ها مسئول هستند که در زمینه فرهنگ اعمال مدیریت کنند. این در حالی است که در خصوص این پیش فرضها در فضای نظری کشور ما بحث‌های علمی و جدی نشده است و لازم است قطعیت این مفاهیم در فضای هویت کشور جا بیفتد. مفهوم مهندسی فرهنگ یک بحث جامع تر از مقوله مهندسی فرهنگی است. به نظر می‌رسد که تلویحا پذیرفته شده که فرهنگ هر جامعه را می‌توان به عنوان یک سیستم قرار داد و شناسایی کرد و به عنوان یک

۱۹

دی ماه ۱۳۸۵ • شماره چهار

چه تضمینی است که از این به بعد هم باشند؟ در گذشته ارتباطات جامعه محدود و روحانیت در ارتباطات اجتماعی مسلط بوده و در یک ساختار متأثر از فطرت پاک مردم که قیامت را قبول داشتند تأمین منابع می‌کردند. نظام روحانیت مکانیزم نذر، خمس و زکات را به صورت یک سیستم درونی حفظ کرده بود. اما امروز اگر همه آن ساختارها را بیاوریم می‌بینیم که به عنوان یک سیستم، جاهای مختلف آن در حال قطع شدن است. چون شما یک نظام مالیاتی مدرن جایگزین خمس و زکات می‌کنید. چون امروز بچه‌ها در خانه از آن طرف دنیا منابع فکری، اطلاعاتی و نیازهایشان را برطرف می‌کنند. یک جوان که در خانه بیکار است حق انتخاب‌های مختلفی دارد. در اینترنت و ماهواره رفتن تا رفتن به یک مرکز و مؤسسه فرهنگی دینی. بنابراین نمی‌توان گفت که اصل اهمیت فرهنگ درست است. ولی چرا شما می‌آید سراغ دولت، مردم به صورت تاریخی، می‌گویم که حس تاریخی این‌ها قابل دوام نیست و به همان دلیل که دولت هر کجا که اقتصاد بازار جواب نداد باید مداخله کند، اینجا هم باید بپذیرید که اصل حضور مردم در تحولات فرهنگی را باید به رسمیت بشناسیم تا دولت ببیند چگونه می‌شود این حضور مردم در بهبود فرهنگ را گسترش، تقویت و نهادینه کرد.

• یعنی صرف تغییرهای فرهنگی در اثر زمان و رشد نظام‌های نوین ارتباطی دولت باید عامل مهمی در مسیر فرهنگ باشد. پس تکلیف مردم در ساختن فرهنگ چیست؟

استخری را تصور کنید که به دلیل تعامل آبی که درونش می‌مانده و خارج می‌شده هزاران سال دارای آب صاف و زلال بوده، اما اگر در مقطعی سد بالا دست آن شکست و سیل در استخر جاری شد دیگر نمی‌توان گفت؛ این استخر هزار سال است که بر حیات خودش ادامه می‌دهد. الان به دلیل تحولات جهانی و توسعه ارتباطات

یک سیلاب فرهنگی به درون کشورمان جاری است و نمی‌شود گفت هزاران سال مردم خودشان مسجدمی ساختند و هزینه‌های تبلیغات دینی را می‌دادند. الان باید درک کنیم که شرایط دارد تغییر می‌کند و برای ماندگاری خود هم که شده باید روی شاخص‌های فرهنگی حساس باشیم و ببینیم آیا حضور مردم به تنهایی کفایت می‌کند و یا بیاییم این حضور را تکمیل کنیم، یعنی به نمایندگی از خود

مردم نخبگان را دعوت کنیم که در مورد فرهنگ فکر کنند و جریان‌های مردم را تقویت کنند. همان بحثی که در مورد اقتصاد بعد از سال‌ها به آن رسیدیم در فرهنگ هم درست است. اگر این حرف به عنوان یک راهبرد پذیرفته شد، باید دولت مداخله کند و فرهنگ جامعه نیازمند مهندسی مجدد است. چون مداخلات و شکل مداخلات ما در سازمان‌های موجود جواب کافی را نداده است.

چگونه می‌توان اثبات کرد که جواب کافی را نداده‌اند؟ اینکه ما در توسعه ابعاد مختلف کشورمان مانند اقتصاد، سیاست و فرهنگ دچار عدم توازن شده‌ایم. از یک طرف فداکارترین انسان‌ها را در عرصه رزم، جنگ و علم داریم و طرف دیگر میزان فساد که در جامعه و در ساختارهای اداری ما وجود دارد. این نشان می‌دهد که جامعه دچار یک عدم تعادل و توجه به ابعاد مختلف است. می‌توان گفت که مجموعه فعالیت‌هایمان در عرصه فرهنگ جواب نداده است. نخبگان در بین نیازهای مختلف جامعه توزیع می‌شوند. برخی از نخبگان در عرصه فرهنگ نظریه پردازی می‌کنند و حضور مسلم دارند. در سید مصرفی برخی خانواده‌ها نه کتاب پیدا می‌شود و نه مجله و نه یک سفر زیارتی، ولی در یک خانواده دیگر می‌بینید ۱۰ درصد پولشان را کتاب می‌خرند و بعد در ۲۴ ساعت که تحلیل محتوا می‌کنید می‌بینید یک خانواده هیچ وقتی برای مطالعات خودش و تقویت باورها و افزایش اطلاعات علمی‌اش نمی‌گذارد، ولی در خانواده دیگر این جزء واجبات می‌شود و بقیه کارهایشان را حول مطالعه تنظیم می‌کنند. این را در سرنوشت یک ملت هم می‌توان مثال زد. حالا این سؤال مطرح نیست که ما هر چه پیش می‌رویم نقش وقت گذاری برای اخلاق و تربیت و دین جامعه‌مان در خانواده افزایش پیدا می‌کند یا کاهش، اگر با برنامه است افزایش پیدا می‌کند و ما داریم اشتباه می‌کنیم و مهندسی فرهنگی نیاز نداریم. اما هر چه به این طرف می‌رویم یک اتفاقاتی در عرصه دینی رخ می‌دهد که خوشایند نیست. اتفاقی برای وقت گذاری خانواده برای فرهنگ فرزندان‌ش روی می‌دهد که مثبت نیست. در رفتارهای جوانان ما علائمی ظاهر می‌شود که مثبت نیست. در بخش فرهنگی هم همیشه باید راجع به روندها صحبت کنیم. چرا نمی‌بینید چند نفر در نماز جمعه شرکت می‌کنند. با یک مطالعه و تحقیق ببینیم سال به سال نسبت تحصیل کرده‌هایمان که در نماز جمعه می‌آیند رو به افزایش است. اگر رو به افزایش است که روند در حال بهبود است و نگرانی نداریم. پس مهندسی مجدد نمی‌خواهیم. اما اگر آدم‌ها هرچه تحصیل کرده‌تر می‌شوند کمتر در نماز جمعه شرکت می‌کنند، یا در تحصیل کرده‌ها و یا در خطبه‌های نماز جمعه

مشکلی وجود دارد. گرچه افراد هرچه تحصیل کرده تر می‌شوند بیشتر به قرآن و محتوای قرآن مراجعه می‌کنند ما رو به استحکام می‌رویم. اما اگر افراد هر چه تحصیل کرده‌تر می‌شوند مراجعه شان به متون غربی بیشتر می‌شود و از قرآن دور می‌شوند از لحاظ آرمان‌هایی که تعقیب می‌کردیم رو به اضمحلال می‌رویم. این بدان معنا نیست که حکومت ساقط شود

ما تا کلمه مدیریت را به کار می‌بریم بلافاصله یاد مدیریت‌های رایج می‌افتیم مدیریت فرهنگ ماهیتاً با مدیریت در بخش‌های دیگر متفاوت است مدیریت فرهنگ همان کاری است که از همه ابعاد وجودیشان مدیریت فرهنگی جاری است

بلکه به لحاظ هدف‌گذاری با مشکلات جدی روبرو هستیم. وقتی ما با هم بحث می‌کنیم حس ما این است که روندها، روند مثبتی در گرایش‌ها دین نیست. ما مدیران نسل قبل از انقلاب تصورمان این بود که اگر هفته‌ای یک روز ۴ ساعت دور هم بنشینیم و راجع به الگوهای مدیریتی به تفسیر قرآن مراجعه کنیم و بعد این را در کارخانه تجلی ببخشیم و تعبیر کنیم و به دیگران یاد بدهیم که چگونه یک مفهوم قرآنی را بیاورند در مدیریت خود تجلی ببخشند و بعد تبدیل کنند به یک کتاب و به نسل بعد منتقل کنند می‌توانیم این تفکر را به اروپا صادر کنیم. اما امروز می‌بینید وقتی جلسه‌های آموزش مدیریت برگزار می‌شود فقط در قسمت اول به صورت یک سنت قرآن می‌خوانند و بعد قرآن را کنار می‌گذارند و به تجربه‌های ژاپن، کره و آمریکا مراجعه می‌کنند.

• مدیریت فرهنگی چگونه مدیریتی است و چه تفاوتی با مدیریت در بخش‌های دیگر دارد؟

ما تا کلمه مدیریت را به کار می‌بریم بلافاصله یاد مدیریت‌های رایج می‌افتیم. مدیریت فرهنگ ماهیتاً با مدیریت در بخش‌های دیگر متفاوت است. مدیریت فرهنگ همان کاری است که از همه ابعاد وجودی شان مدیریت فرهنگی جاری است. در جنگ، نماز جمعه، کار حضرت علی در نخلستانها. وقتی که ائمه کار می‌کردند و کسی می‌آمد و می‌گفت شما اهل دنیا شدید پاسخ او را می‌دادند. آنها فرهنگشان را از طریق عمل و بیان که کاملاً با هم هماهنگ بود بر محیط شان جاری می‌کردند.

ما هم اگر بخواهیم هویت فرهنگی واقعی خود را نشان دهیم باید حجم سخنرانی و خطابه را کاهش دهیم. در نظام‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ارزش‌های فرهنگی مان را مدیریت و جاری کنیم. اگر بخواهیم دقیق‌تر بگویم حدود ۱۳۰ هزار مدرسه در کشور داریم، تصور کنید اگر ما سایتی در بخش دبیرستانها داشتیم امروز از لحاظ علمی آنقدر پیشرفت کرده بودیم که می‌گفتند این ۳۷ هزار دبیرستان از جهت کار کرد، فرهنگی شدند. بعد می‌توانستیم اولین مدرسه را در کرمان، یزد و یا تهران پیدا کنیم و بعد می‌توانستیم کارکردهای فرهنگی را که می‌خواهیم؛ اندازه گیری کنیم. نگوئیم نماز جماعت می‌خوانید یا نه. باید همین‌طور که در کلیت این محیط دبیرستان دارند درس می‌خوانند ببینیم معلم فیزیک، ریاضی، ناظم و مستخدم و فضای فیزیکی مدرسه در تعامل هستند. اینجاست که گرایش‌ها دینی رشد می‌کند. اگر رشدی در این زمینه وجود داشته باشد ما مدل مدیریت فرهنگی خود را پیدا کرده ایم. اما اگر رفتید در این دبیرستان دیدید معلم فیزیک لابه لای مثال‌هایش ارزش‌ها را مستخره می‌کند، ناظم هم در سر صف با ناسزا و توهین بچه‌ها را مدیریت می‌کند، اما یک مربی پرچوش و خروش مرتب بچه‌ها را اردو می‌برد و نماز جماعت می‌خواند بدان این مدرسه پر از تضاد است. وقتی شما بتوانید ارزش‌های فرهنگ مورد نظر خود را در اقتصاد، سیاست، مدیریت و حمل و نقل شهری، معماری و ... متناسب با جایگاه آن ارزش قرار دهید آن گاه موفق



شده‌اید. بنابراین به قرار دادن ارزش‌ها در متن ساختارهای اجتماعی مدیریت فرهنگی می‌گوییم، چیزی که در کشور اتفاق نیفتاده است. می‌توان صدها مثال زد و شما لازم نیست برای پیدا کردن تضادهای فرهنگی در بین ۲ وزارتخانه جستجو کنید. کافی است در یک وزارتخانه صدها تضاد ببینید که چگونه ارزش‌های ۲ فرهنگ را همزمان مطرح می‌کنیم. به عنوان مثال می‌روید در اداره دارایی برای اینکه مالیات بپردازید شما ناچار می‌شوید

انواع فرم‌ها را به دروغ پر کنی، تا حالا هم دروغگو نبوده‌ای ولی ایجا سیستم به شما القا می‌کند که دروغ بگویند، بعد همان‌جا برایتان توضیح می‌دهند که ما می‌خواهیم از این منابع، پول سازمان‌ها و ادارات را تأمین کنیم. حقوق کارمندان را بدهیم. کدام کارمندان، که یک بخش آنها در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی همین پول را می‌گیرند که با دروغ مبارزه کنند. چون اگر راستگویی یک ارزش است باید نظام مالیاتی هم

به راستگویی پاداش دهد. این کارکرد را شما در جامعه نمی‌بینید که به راستگوییان جامعه پاداش بدهند. بیاییم از ابتدا تعاریف و سازماندهی‌هایمان را اصلاح کنیم. این را ما اصطلاحاً می‌گوییم «مهندسی فرهنگ مجدد کردن» و بیان ساده و روان آن می‌شود مهندسی فرهنگ، یعنی کارکردهای فرهنگی فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را در راستای اهداف فرهنگی بازسازی کردن.

• یعنی مدیریت فرهنگی معادل مهندسی فرهنگی است؟

خیر، شما وقتی سیستم را طراحی کنید، بطور مثال پیکان را ساختید، اگر یک راننده به روغن رسیدگی کرد ماشین شما را خوب مدیریت می‌کند. اما بعد از مدتی می‌خواهیم سوخت این ماشین را از بنزین به گاز تغییر دهیم، این را باید مجدد مهندسی کنیم. تصور می‌شود که آرمان‌های اسلامی ما، مستلزم این است که به همه مدیران و همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و قضایی بقبولانیم که همزمان که به اهداف سازمانی خود می‌اندیشید بازخورد فرهنگی این کار را مورد ارزیابی قرار بدهید، اگر ارزش‌های دینی ما را تخریب می‌کند آن کار را نباید انجام بدهید. مثال آن محیط زیست است. محیط زیست را همه پذیرفته‌اند که تصمیمات ما در محیط زیست اثر دارد و یک سازمانی درست کرده‌اند که خودش نمی‌آید از محیط زیست حفاظت کند بلکه می‌گوید فعالیت کارخانه از این حد به بالا محیط زیست را خراب می‌کند، باید کاری انجام داد که این تخریب روی ندهد. ما هم در فرهنگ باید با همین

نگاه بنگریم چون جنس شعارها و سخنرانی‌های رئیس جمهور در فرهنگ اثر می‌گذارد، جناب رئیس جمهور باید به یک مشاور فرهنگی بگوید که کارکرد فرهنگی سخنرانی‌های و تعاملات خود را ارزیابی کند به خود وی برگرداند تا کارکرد سخنرانی‌هایش را به نفع فرهنگ تغییر دهد. در مهندسی فرهنگی باید شما سیستم‌هایی را در جامعه جایگزین کنید. همانگونه که برای محیط زیست بر سر چهارراه‌ها برای کنترل هوا سیستم‌ها

و آخرین تکنولوژی را استفاده کرده‌ایم که در آخرین لحظه به شما هشدار بدهد پس چرا علی‌رغم اینکه سوخت نظامان مربوط به ارزش‌های دینی است در هیچ جا اینگونه سیستم‌ها را نداریم که نه در همان لحظه، بلکه بعد از یک سال به ما علامت بدهد. این پیداست که ما مسئله را جدی نگرفته‌ایم. مدیریت فرهنگی را جدی نگرفته‌ایم و طبیعتاً مهندسی فرهنگ را هم جدی نگرفته‌ایم. حالا عوامل اینکه چرا این مسئله را جدی نگرفته‌ایم را می‌شود طبقه بندی کرد که چه عواملی در کشور ما اجازه نداده مفهوم مدیریت فرهنگی شکل بگیرد و بتوان بعداً راجع به مهندسی فرهنگی صحبت کرد.

• در غرب فرهنگ را چگونه مدیریت می‌کنند؟

فرهنگ، نظام باورها، علابیق و گرایش‌های مردم نسبت به مسائل سیاسی، اقتصادی است، آنها که در حاکمیت هستند و با فرهنگ کار دارند باید بدانند که چه تغییراتی در آن بدهند که ادامه حکومت خود را تضمین کنند. آنان که مدیر عامل اقتصاد هستند باید نسبت فرهنگ با کارشان در اقتصاد را بسنجند. ببینند چه مداخله‌ای کنند تا محصولشان بیشتر به فروش برسد. بنابراین

حاکمیت با سرمایه داران است و سیاستون ابزار دست هستند. سیاستون در خدمت اقتصادیهون به فرهنگ ابرازی نگاه می‌کنند. کاری به کلیسا ندارند. اگر حس کنند کلیسا در سیاست و اقتصاد نقش دارد می‌روند سراغ آن، اگر حس کنند کاری ندارد و برای خودش یک تأثیر محدود و حاشیه‌ای دارد با آن کاری ندارند. به همین دلیل آنجا هم فرهنگ مطرح است. اما برای فرهنگ هیچ نهاد رسمی درست نکردند و اجازه داده‌اند تا تحولات جامعه پیش

برود. بنابراین بعضی از ضد ارزش‌ها آنجا ابتدا در کتابها به نام بیماری است، چون تعدادی از مردم آنجا دردش را تعقیب می‌کنند. بعد کم کم توسعه پیدا کرد و به شکل یک ارزش در می‌آید و اسم آن هم از بیماریها حذف می‌شود و به عنوان یک واقعیت جامعه به کار می‌رود.

• شاید در ظاهر هیچ نهاد رسمی برای این منظور وجود نداشته باشد ولی در آنجا دمکراسی درونی شده و دمکراسی مدنی حاکم است در حالی که فرهیختگان عرصه فرهنگ در ایران چندان جریان ساز تحولات فرهنگی کشور نیستند.

چرا آنجا دمکراسی درونی شده است. ولی آن چیزی که در دمکراسی تعیین شده است پاسخگویی به نیازهای اولیه انسان است که وجه غالب دارد. انسان درگام اول چه می‌خواهد؟ غذا، پوشاک و مسکن و ارضای نیازهای جنسی می‌خواهد و هر که رأی آنها را می‌خواهد باید به بهترین وجه تأمین کننده نیاز آنها باشد تا جلو بیفتند. این در آنجا ارزش است و می‌بینید که چه دمکراسی خوبی دارند و چه مقدار به مردم توجه می‌کنند. اما حد توجه متوسط به نیازهای انسان حیوان شده است و هر که از ما برود که دیدش عمیق نباشد و یا نگاه جهان بینی اسلامی به موضوع نگاه نکند می‌بینید که خیابان‌های تروتیمیزی دارند. چه بهداشتی دارند به این خاطر که آنها چهارصد سال است این دوره‌ها را طی می‌کنند و به دلیل اینکه خیلی خودشان برای خودشان محور هستند. قرن‌هاست که منابع کشورهای محروم را می‌برند در کشور خود، آن را تبدیل می‌کنند به تأمین این نیازها و همه چیز زیبا به نظر می‌رسد. اما در اروپا اجازه تحول به کشورهای جهان سوم را نمی‌دهند مگر اینکه آن تحول به نفع آنها باشد. بنابراین از بین کشورهای جهان سوم تک کشورهایی اجازه

توسعه پیدا می‌کنند که در مدار آنها قرار دارند. اگر ایران قرار باشد توسعه پیدا کند، نمی‌گذارند. خیلی صریح هم می‌گویند که ما می‌دانیم شما بمب اتم درست نمی‌کنید، ولی مصلحت نیست. شما اگر این کار را انجام بدهید کشورهای مشابه به شما معتقد می‌شوند به اینکه می‌توان بدون اتمکاء به غرب هم توسعه پیدا کرد. بنابراین آنها هم با فرهنگ کار دارند اما با یک رویکرد دیگر. نگاه ما به فرهنگ

چه است؟ نگاه فرهنگی یعنی اینکه عناصر فرهنگی جریان ساز افکار عمومی می‌باشند، تا عناصر اقتصادی و سیاسی که نیاز به گرایشات مردمی دارند ناچار شوند خودشان را اصلاح کنند. این چیزی است که هنوز در جمهوری اسلامی اتفاق نیفتاده است که فرهیختگان عرصه فرهنگ جریان ساز تحولات فرهنگی کشور باشند. این اشکالی است که در مهندسی فرهنگ باید برای آن راه حل پیدا کنیم. اگر لازم باشد مصداق

نگاه فرهنگی یعنی اینکه عناصر فرهنگی جریان ساز افکار عمومی است تا عناصر اقتصادی و سیاسی که نیاز به گرایشات مردمی دارند ناچار شوند خودشان را اصلاح کنند

آن را می‌توان مطرح کرد و مصداق‌ها این است که الان شما مطالعه کنید و ببینید سازمان‌های مؤثر در فرهنگ و سازمان‌های بزرگ در کجا قرار دارند و آیا آن سازمانها را فرهیختگان فرهنگی مدیریت می‌کنند و در آن جریان سازی می‌کنند و یا عناصر سیاسی؟ یکی از

نهادهای کلیدی و مؤثر تحولات فرهنگی در هر جامعه‌ای آموزش و پرورش است. حالا این سوالات مطرح می‌شود که بعد از انقلاب در آموزش و پرورش ما روز به روز نقش عناصر فرهیخته فرهنگی و اسلام‌شناسان، برجسته تر شده و یا کاهش یافته است؟ آیا سال به سال نقش عناصر فرهیخته و اسلام‌شناس در آموزش عالی برجسته تر و جریان سازتر شده و یا شخصیت‌های سیاسی نقششان برجسته شده، این سئوالاتی است که ما باید در مهندسی فرهنگی روی آن فکر و کار کنیم و اگر پاسخ‌ها منفی باشد باید برای راه‌حل‌ها فکر کنیم.

• پس به نظر شما کدام یک از ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ... باید در اولویت برنامه‌های مدیریتی کشور قرار بگیرد؟

می‌پردازیم به توسعه کشورهایی که توانسته‌اند در توجه به ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تعادل همزمان داشته باشند. این توجه که من می‌گویم بلافاصله به دنبال آن تخصیص مناسب منابع به هر سه بخش اعم از منابع مالی، و منابع انسانی است. یعنی شما در تاریخ ژاپن در ۱۱۰ سال پیش می‌بینید بی سوادی آنجا ریشه کن شده است. چرا ۱۱۰ سال پیش بی سواد ریشه کن شده، بخاطر اینکه آنها هیچ چیز به جزء انسان به عنوان سرمایه اولیه نداشتند و ساکن جزیره‌ای هم بودند که دائماً زلزله در آن روی می‌داد. بنابراین مدیریت مردمی و ملی آنجا می‌آید فکر می‌کند که ما چگونه می‌توانیم تحولاتی در نیروی انسانی ایجاد کنیم که تولید ثروت کند؟ کشورهایی مثل ما دو دسته می‌شوند. کشورهای جهان سومی که درگیر مشکلات داخلی خودشان هستند و حکومت‌های وابسته غرب دارند و منابعی هم ندارند. مثل بعضی از کشورهای آفریقایی، یک دسته کشورهای که منبع درآمد زیرزمینی دارند و یک حکومت وابسته، برای اینکه این نفت بیاید روی زمین به غربی‌ها اجازه می‌دهند که منابع توسعه را به کشورشان بیاورند و مردم هم دلشان خوش است که اتوبان دارند و ... ولی اینها تا روزی است که نفت در آن کشور وجود دارد. یک دسته هم کشورهایی مثل ما هستند. یعنی کشورهایی که نفت دارند. مدیران ما هم مدیران مردمی هستند.

اما وجود این نفت موجب می‌شود که ما راه‌های میان بر را بخواهیم در توسعه طی کنیم و طبیعتاً در یک بخش‌هایی بی توجه باشیم. یعنی توسعه و نقطه شروع آن تحول در نیروی انسانی است که توجه به آنها آرام آرام سازمانها و نهادهای اجتماعی را پویا می‌سازد.

آن نهادها و اجتماع‌ها تبدیل می‌شود به کارخانه‌های مدرن، کشت صنعت‌های مدرن و نهادهای خدماتی که این محصول را می‌تواند بسته بندی و صادر کند. نهادهای مدرنی که می‌تواند فناوری‌های جدید را در جامعه عرضه کند. بنابراین یک اقتصاد درون زا آنجا



شکل می‌گیرد و استمرار پیدا می‌کند. این پول نفت را بر روی نیروی انسانی سرمایه گذاری نمی‌کنند. می‌آیند روی میوه‌های توسعه سرمایه گذاری می‌کنند یعنی جاده می‌کشند. فرودگاه می‌سازند بیمارستان می‌سازند و ... و استدلال‌های هم برای خودشان جور می‌کنند که این استدلال‌ها غلط است؛ که بسیاری از ریشه‌های فرهنگی ما در فقر است و ما داریم با فقر مبارزه می‌کنیم. درست است، که بخش مهمی از معضلات و مفاسد مربوط به فقر است اما اگر از طریق مدیریت آگاهانه اقتصاد را پویا نکردید نوع فساد از فسادهایی که مربوط به فقر است تبدیل می‌شود به فسادهایی که مربوط به رفاه است و شما سرجای اول هستید. شما الان دارید این راه را طی می‌کنید، یعنی فسادهای حاصل از فقر را با پول نفت تبدیل می‌کنیم به فسادهای توسعه به سبک غرب. وقتی شما می‌توانید مدعی شوید مدل اسلامی را پیدا کرده اید که هر جا توسعه را مشاهده کردید رفاه نیز باشد. ایمان هم بیشتر باشد. اگر این مدل را شما ساختید جمهوری اسلامی گم شده را پیدا کرده اید.

در مناطق فقیر یک نوع فساد است و در مناطق بالا یک نوع فساد دیگر و معنی این حرف این است که اگر می‌خواهیم فساد نداشته باشیم پس نگذارید قشر متوسط پولدار شود و به فساد بیفتد برای اینکه ما آن مدل مناسب را کشف نکرده‌ایم همین جا است که ما نیاز به مهندسی فرهنگی داریم. وقتی در تهران می‌رویم به مناطق مرفه نشین می‌بینیم اینجا دین و اخلاق و روابط انسانی فراوان تر است می‌رویم به سمت کارهای کوتاه مدت زود بازده که با چشم می‌توان دید، فعالیت‌های ماهوی فرهنگ نه کوتاه مدت است نه با چشم می‌توان دید و نه منطقی است که بتوانی از آن رای جمع کنی.

در بخش فرهنگ، می‌توان ساختمان ساخت ولی اینجا ربطی به ماهیت فرهنگ ندارد ظرف فرهنگ

است که شما آماده می‌کنید. اصل فرهنگ این است که شما نسل تازه‌ای از دبیران و معلمان متدین داشته باشید که وقتی در کلاس را می‌بینند تعامل آنها به بچه‌ها معرفت دینی اضافه کند آیا هیچ دولتی را بعد از انقلاب دیدید که بیاید و مسئله اصلی آن ایجاد یک نسل تازه از دبیران و اساتید دانشگاه باشد که رفتار عادی آنها با بچه‌ها، دین باوری ایجاد کند. پس ما در دام مردان سیاست، گیر کرده‌ایم چگونه می‌توان این مردان سیاست را اصلاح کرد؟ از طریق افکار عمومی، از طریق جهش در افکار عمومی. وقتی نمایندگان محترم مردم می‌خواهند وزیر آموزش و پرورش را ارزیابی کنند بفهمند این را با چه شاخص‌های می‌توان ارزیابی کرد. وزیر ارشاد را با کدام شاخص‌ها می‌توان ارزیابی کرد. باید سیستمی را در کشور قرار دهیم که در طول این ۴ سال که وزیر آمده گرایش‌های دینی جوانان رو به بهبود باشد. این

سیستم الان نیست. اما تا این را طراحی نکنیم وزاری ما می‌آیند با حرف‌هایی که نمی‌توانی اثبات کنی که درست است و یا غلط رأی نمایندگان را می‌گیرند. حتی خود آن نمایندگان چرا نمی‌آیند در مجلس موضوع فرهنگ را پیگیری کنند؟ بخاطر اینکه وقتی نماینده می‌رود به یک حوزه انتخابی کسی فرهنگ از آنان نمی‌خواهد. تا یک نماینده می‌رود مردم از او جاده، پل و استخر آب گرم می‌خواهند.

اگر ما در مدیریت فرهنگ مان توسعه پیدا کردیم، می‌توانستیم بگویم شاخص‌های فرهنگی این شهرستان در این موضوع است. به نسل تحصیل کرده آن محیط القا می‌کردیم که انتظار شما از نماینده باید چه باشد و القا می‌کردیم که چه نوع نماینده‌ای می‌تواند منطقه شما را نجات بدهد. دیگر اینکه به نظر می‌رسد ما باید نفوذ نهادهای تابستانی را در تعیین سیاست‌های فرهنگی توسعه بدهیم، کاری که قرار بود شورای عالی انقلاب فرهنگی انجام دهد و تحولات محتوایی فرهنگ را تا اندازه‌ای از تنش‌های سیاسی مقطعی دور کند. راهکار آن هم این است که یک سری کارشناسان نخبه در دستگاه‌های فرهنگی به صورت ثابت داشته باشیم.

اینها راه حل‌های مقدماتی است و می‌توان فکر کرد. بنابراین موانع توجه به فرهنگ ما در مقطع کنونی، تحت تاثیر سیاست‌زدگی جامعه ما مخفی مانده است و مدیرانی که در عرصه فرهنگ هستند چون با نظام جمهوریت بالا می‌آیند صریح حرفشان را نمی‌زنند و چون حرفشان را نمی‌زنند مسائل ناشناخته باقی می‌ماند حالا اگر مقداری ما جرئت کنیم حرف بزنیم برای این است که صاحب دنیای سیاست نیستیم.